

شرح زیارت نامه حضرت عباس علیه السلام _ ۵

استاد اوجی شیرازی

دهه سوم محرم ۱۴۴۸ ه.ق _ قم

اعوذ بالله من الشیطان اللّٰعین الرحیم

اعوذ بولایتک یا مولای یا امیرالمومنین

بسم الله الرحمن الرحيم

صلّی الله علیک یا رسول الله و علی اهل بیتک المظلومین المعصومین و لعنةُ الله علی اعدائهم اجمعین.

الحمد لله الذی مَنّ علینا بولایتکم.

اَللّٰهُمَّ کُنْ لَوْلَیْکَ الْحُجَّةَ بِنِ الْحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلَی آبائِهِ فی هَذِهِ السَّاعَةِ، وَ فی کُلِّ سَاعَةٍ وَلَیَّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِیلاً وَ عَیْنًا حَتّٰی تُسَکِنَهُ اَرْضَکَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَوِیلاً.

یا صاحب زمان!

برگرد عزادار غم حضرت عباس / دادم قسمت من، قسم حضرت عباس

شایسته همین است که درهم بپذیری / وقتی شده حرف از کرم حضرت عباس

یابن الحسن، امید من این است می آیی / در بزم غم محترم حضرت عباس

یادی کن از این بنده دل تنگ، سحرگاه / در جنت حق، در حرم حضرت عباس

ثابت قدمم کن که در این راه بمانم / آقا، به ثبات قدم حضرت عباس

رحمت به کسی که همه ی عمر نرفته / زیر علم ی جز علم حضرت عباس

"ای اهل حرم، میر و علمدار نیامد" / ماییم و نوای دو دم حضرت عباس

شایسته همین است بسوزیم و بمیریم / بر روضه ی دست قلم حضرت عباس

با گریه حسین آمد و هنگام تماشا / مبهوت شد از جسم کم حضرت عباس

روضه عمو جانتان هست یا صاحب الزمان!

ای گم شده‌ی مردم دنیا، به کجایی؟ / ما ریزه خوریم و تو ولی نعمت مایی

یا بن الحسن! یا بن الحسن!

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ الَّذِي سَمَحَتْ نَفْسُهُ بِمُهْجَتِهِ! السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فِي سِرِّهِ وَعَلَانِيَتِهِ!

يَا رَحْمَةَ اللَّهِ الْوَاسِعَةَ وَ يَا بَابَ نَجَاةِ الْأُمَّةِ، حَبِيبِي يَا حُسَيْن!

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَتُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.» (بقره/۳۰)

خدا به آبروی امیرالمومنین، فرج امام زمان را برساند.

نسألك اللهم بروح علی بن ابی طالب و ابیه علیهما السلام الذی لم یُشْرَکْ بالله طرفه عین أن تُعَجِّلَ فرجَ مولانا صاحب الزمان.

هدیه محضر حضرت امیرالمومنین و سیده نساء العالمین، جهت عرض تسلیت به محضر بقیه الله فی الارضین صلوات الله علیهم اجمعین، صلواتی تقدیم کنید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اهلك عدوهم.

امام باقر علیه السلام وقتی خواستند شرایط هنگام بعد از شهادت سیدالشهداء علیه السلام را توصیف بفرمایند، این گونه فرمودند که انقدر خفقان شده بود و انقدر کار را بر شیعیان سخت گرفته بودند که: فَقَتِلَتْ شِيعَتُنَا بِكُلِّ بَلَدَةٍ. هر کجا شیعه‌ای بود، می‌کشتند. وَقُطِعَتِ الْأَيَادِي وَالْأَرْجُلُ عَلَى الظَّنَّةِ.

خیلی حرف سختی است. یعنی گمان می‌کردند فقط یک نفر محبّ امیرالمومنین علیه السلام است، دست و پایش را می‌بریدند، بعداً می‌رفتند تحقیق می‌کردند که واقعاً او شیعه هست یا نیست! اگر بود، او را می‌کشتند، اگر نبود، رها می‌کردند.

بر اساس فرمایش امام باقر علیه السلام، زمانه‌ای شده بود که اگر به کسی می‌گفتند بت پرست، مجوسی، یهودی، نصرانی، برای او خیلی بهتر بود، تا می‌گفتند شیعه امیرالمومنین سلام الله علیه.

اگر پدر و مادری اسم فرزندش را نام نامی مبارک حضرت امیرالمومنین علیه السلام می گذاشت، انقدر زمانه بر او سخت می گرفت، انقدر دستگاه حاکم زندگی او را سخت می کرد، که پدر و مادرش را لعن می کرد که چرا این نام را بر روی من گذاشتید.

حالا یک چنین شرایطی را در نظر بگیریم، نباید توقع داشته باشیم که خیلی از جزئیات امور تاریخی که در مصائب اهل بیت علیهم السلام اتفاق افتاده است را اصحاب اهل بیت علیهم السلام بتوانند خیلی راحت به دست ما برسانند! ببینید از چه زمانه ای گذر کردیم و امروزه پای سفره اهل بیت علیهم السلام نشستیم. بله، تاریخ را حاکمان و فاتحان می نوشتند؛ لذا می بینی تا تعداد النگوها و جواهرات آن زن فتانه، عایشه را نقل کردند، اما برای شهادت حضرت صدیقه سلام الله علیها تا نزدیک ۱۷ نقل آمده است.

• اهل بیت علیهم السلام چه کردند؟

یک مدرسه که مدرسه روایات است؛ جای خود.

حضرات اهل بیت علیهم السلام در کنار مدرسه روایات، دو مدرسه دیگر برای ما باز کردند که چون نیک بنگری این دو مدرسه را جایگاهی پر از معارف غنی تشیع می بینی. آن هم مدرسه دعاها و زیارتها است.

چه معارف غنی ای را اهل بیت علیهم السلام در قالب زیارت بیان کرده اند!

شما روز عاشورا رفتی کربلا، می خواهی به امام حسین علیه السلام سلام کنی، بیا من امامت به تو می گویم چطور سلام کن!

بعد در قالب اینکه امام یاد می دهند چطور سلام کن، معارف دین تو را در زیارت نامه خلاصه می کنند و به شما می فهمانند.

خب مائیم و حضرت باب الحوائج، قمرالعشیره، ابوالفضل العباس علیه السلام.

از آن جایی که تاریخ را دشمنان اهل بیت علیهم السلام همواره تحریف می کردند، ما باید ده ها جلد کتاب از عظمت ابوالفضل العباس علیه السلام داشته باشیم، از روش و منششان. اما دشمن نمی گذاشت اینها به دست ما برسد.

• اما امام صادق علیه السلام چه کردند؟

تمام این معارف و فضائل را در یک زیارت نامه خلاصه کردند.

که اگر کسی زرنگ باشد، حدیث مفصل می خواند از این مجمل.

فرمودند وقتی که آمدی به زیارتش، چی بگو؟

نگو السلام عليك يا ابا الفضل، این مال مرحله بعد است.

اولین قدم بگو: سَلَامُ اللَّهِ وَ سَلَامُ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ.

سلام خدا و سلام ملائکه مقرب خدا بر تو باد. یعنی شأن و جایگاه شما چنین جایگاهی است که تمام پیغمبران مرسل و تمام انبیاء و تمام ملائکه مقرب و ذات اقدس ربوبی و بندگان صالح خدا و صدیقین، هر صبح و شام بر تو سلام می‌کنند، یابن امیرالمومنین!

ما باشیم و همین یک جمله، واقعا برای همه ما کافی است.

قدم بعد به کجا می‌رسند؟

• عظمت قمر منیر بنی‌هاشم علیه السلام در چیست؟

ما امام زاده کم نداریم. جان عالم هم فدای فرزندان اهل بیت علیهم السلام. همه تاج سر، همه بزرگوار، همه در قله عظمت؛ اما چه می‌شود که ابا الفضل علیه السلام به جایگاهی می‌رسد که هیچ‌کس با او قابل مقایسه نیست؟ در قرآن، خداوند متعال به حضرت نوح سلام می‌کند. به حضرت ابراهیم سلام می‌کند. به حضرت موسی و هارون سلام می‌کند. ولی امام صادق می‌فرمایند همین خدایی که فقط بر پیغمبران سلام کرده، بر تو هم سلام می‌کند، آن هم نه یک‌بار، بلکه فی ما تَغْدِي وَ تَرُوح. شبانه‌روز سلام خدا بر قمر بنی‌هاشم!

• ابا الفضل العباس سلام الله علیه چه ویژگی دارد؟

در بین تمام صفات حسنه، امام صادق علیه السلام چهار ویژگی را خیلی برجسته کردند:

أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصَدِيقِ وَ الْوَفَاءِ وَ النَّصِيحَةِ.

شهادت می‌دهم که تو تسلیم امامت بودی. شهادت می‌دهم که تو وفادار به امامت بودی. شهادت می‌دهم که تو در تصدیق به بالاترین مرحله رسیدی، و هیچ‌گاه خودت و خواسته خودت را در نظر نگرفتی، بلکه خیرخواه امامت بودی.

• نکته:

• آیا اصل تسلیم، صفت خوبی است؟

اهل بیت علیهم السلام انقدر تأکید کردند، فرمودند: خداوند متعال شما را احرار آفرید.

پس تسلیم صفت خوبی است یا صفت خوبی نیست؟

اینکه من تسلیم کسی باشم، اینکه من خودم فکر نکنم، اینکه من عنان زندگی‌ام را به دست کسی بدهم. در حالی که این همه روایات اهل بیت فرمودند: خَلَقَكُمْ اللهُ احراراً. خدا شما را آزاد آفرید. خودتان را بنده کسی نکنید.

پس اصل تسلیم بودن صفت خوبی نیست.

فرمودند: مردم سه دسته هستند:

یا عالم‌اند.

یا مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ النِّجَاتِ هستند.

یا اینکه هر بادی که می‌آید، به همان سمت می‌روند و هر جوّی که راه می‌افتد، تسلیم همان جوّ می‌شوند.

خدا به من عقل داده است که تسلیم هر کسی نشوم. زیر بار کسی نروم. اگر من در مسیر علم قدم برداشته باشم، عقل من و علمی که پای مکتب اهل بیت علیهم السلام کسب کردم، به من می‌فهماند که "چون نیک بنگری، همه تزویر می‌کنند."

این همه مکاتب بشری که می‌گویند ما می‌خواهیم شما را به سعادت برسانیم، ده سال بعد خودشان حرف خودشان را نقض می‌کنند.

مگر شما نیستید و عقلتان؟ مگر نمی‌خواهید آزاد باشید؟ چرا با هم‌دیگر انقدر اختلاف دارید؟

چرا بشر بما هو بشر، منهای وحی، هنوز نتوانسته به سعادت برسد؟

پس این آزادی من، این تعقل من، این علم من، مرا به جایی می‌رساند که بفهمم

✓ جز با تسلیم بودن فقط در برابر خدا و حجت خدا نمی‌توانم راه کمال و سعادت خودم را پیدا کنم.

لذا اصل تسلیم صفت بدی است؛ اما اگر متعلّق تسلیم، خدا و حجت خدا شد، عین دینداری است.

فرمودند: «الإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ.» اصلاً همه اسلام، تسلیم بودن در برابر خدا و حجت خداست.

عقل تو به تو می‌گوید که خدا تو را آفرید و او می‌تواند مصالح و مفاسد تو را به تو بفهماند. لذا باید تسلیم او باشی.

یک موقع‌هایی هم عقل تو قد نمی‌دهد، باید ببینی او چی دستور داده است.

«لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ.» (انبیاء/ ۲۳)

نمی‌خواهد از خدا پرسشی چرا این دستور را داده است.

مدتی است مُد شده، می‌گویند می‌دانی چرا باید در برابر قبله سجده کرد؟ چون وقتی سجده می‌کنی، بارهای الکتریکی

بدن از این هفت موضع بیرون می‌آید.

عزیزم، اگر شما به این نیت سجده کنید، اصلاً سجدهات باطل است. نمازت باطل است.

چرا؟ چون نیت تو باید نیت تسلیم باشد. نیت انقیاد در برابر خدا باشد.

من وضو بگیرم، ششصد تا فایده هم برای بدنم داشته باشد، سر جای خودش؛ ولی من باید به نیت تسلیم بودن وضو بگیرم.

قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ یعنی چی؟

یعنی خدایا، من تسلیمت می‌شوم که به تو نزدیک شوم.

و اگر این نیت نباشد، تمام اعمال من، هَبَاءً مَّنْثُوراً خواهد شد.

• من باید تسلیم چه کسی باشم؟

عرض کردم، تسلیم وقتی قیمت پیدا می‌کند که متعلق تسلیم، قیمت‌دار باشد.

خدا در قرآن می‌فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى». (یونس/۳۵)

کوری عصاکش کور دگر شود؟ آن کسی که خودش نمی‌تواند درست و غلط زندگی‌اش را تشخیص بدهد، چطور می‌خواهد برای بشر راه درست انتخاب کند؟!

لذا وقتی که قرار است من تسلیم بی‌چون و چرای کسی باشم، وقتی قرار است کسی بر من ولایت داشته باشد، ولایت تامّه‌ی کامله‌ای که اولی بی من نفسی باشد، باید دو ویژگی داشته باشد:

۱. متصل به خدا باشد.

۲. معصوم باشد.

یعنی اگر کسی نتوانست سبب متصل بین زمین و آسمان باشد و عصمت نداشته باشد، نمی‌تواند بر من ولایت کامل داشته باشد.

چرا؟ چون ممکن است برنامه‌ای برای من بریزد که به صلاح دین و دنیای من نباشد.

هم‌چنین وفا. هم‌چنین تصدیق. هم‌چنین نصیحت و خیرخواهی.

این همه آدم در تاریخ، وفادار بودند.

من دارم فکرمان را درست می‌کنم. ما همیشه می‌گوییم ابوالفضل، عجب برادری بود.

آید به جهان اگر حسین دگری / هیئات، برادری چو عباس آید

(حالا این ایبات یک مقدار تسامحی است.)

بله، بهترین برادر است؛ اما خیلی‌ها در طول تاریخ بودند که نسبت به برادرشان وفادار وفادار بودند. شما دوران جاهلیت را نگاه کنید. سبک زندگی جاهلیت این بود که هرچه رئیس عشیره می‌گفت، همه می‌گفتند بله قربان، و تا آخرین قطره خورشان هم پایش می‌ایستادند. او را تصدیق می‌کردند، هرچند اشتباه بگویند. رئیس عشیره یک دستوری می‌داد، کاری نداشتند که درست است یا غلط. می‌جنگیدند، خون می‌ریختند. اما آیا قمر منیر بنی‌هاشم علیه السلام چون دیدند ابی‌عبدالله سلام الله علیه، بزرگ بنی‌هاشم هستند، برادرمان هستند، فرمودند ما برادرمان را رها نمی‌کنیم، به هر قیمتی هم باشد؟! اگر این طوری فکر کنیم، حضرت عباس علیه السلام را شناختیم. این همه در طول تاریخ سربازان و وزیرانی که نسبت به پادشاهان وفادار بودند. پیشنهاد مالی به آنها می‌شد، قبول نمی‌کردند. جان می‌دادند. زندگی‌شان را می‌دادند. بعدش هم مُردند، هیچ نامی هم برایشان نماند. عرض این است:

• اگر وفا ارزشمند است، به چه دلیل ارزشمند است؟

✓ متعلق وفا باید ارزشمند باشد!

یک نمونه از ماجراهای جاهلیت را ببینید، که در کتاب غدیر هم آورده‌ام: عبدالله اُبی، وقتی که سوره منافقون نازل شد، آبرویش رفت و حکم ارتداد و نفاقش امضاء شد. پسرش مومن بود، آمد گفت: یا رسول الله، بابای من مهدور الدّم است، ولی بگذارید من خودم او را بکشم. کس دیگری نکشد. چون اگر کس دیگری او را بکشد، به هر حال من پسر این پدرم، به او وفادارم، تا خونس را نیزم رهایش نمی‌کنم.

آیا این تعصب ارزش دارد؟

خدا در قرآن وقتی می‌خواهد این روش را اصلاح کند، می‌فرماید:

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، سُبُكٍ وَ سِيَاقِ جَاهِلِيٍّ رَا دُورَ بَرِيْزٍ! تُوْپِدَا نَمِيْ كُنِيْ كُسِيْ كِه اِيْمَانُ بِه خُدا وَ رُوْز قِيَامَتِ دَاشْتَه بَاشَد، مَگَر اِيْنَكِه: يُوَادُّوْنَ مَنْ حَادَّ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ. اِگَر كُسِيْ اِيْمَانِ دَرَسْت وَ حَسَابِيْ دَاشْتَه بَاشَد، بَا دُشْمَن خُدا رَفِيْق نَمِيْ شُوْد. وَلَوْ كَانُوْا اَبَاءَهُمْ اَوْ اِبْنَاءَهُمْ اَوْ اِخْوَانَهُمْ اَوْ عَشِيْرَتَهُمْ.» (مجادله/۲۲)

حتی اگر دشمن خدا بابایش باشد، او را دور می‌ریزد.

گر برادر باشدم، گویم خطا از مادر است.

اگه بچه‌ام باشد، روبه‌روی آقايم بيايد، او را دور می‌اندازم.

اگر همه عشيره‌ام باشد، کنارش می‌اندازم.

پس همه حرف اينجاست که

✓ قمر بنی‌هاشم عليه السلام را فقط به یک برادر خوب منحصر نکنیم.

او اگر تسليم است، تسليمش وقتی ارزش دارد که تسليم امام حسين سلام الله عليه است.

این همه وفادار در تاريخ بودند، اما آن وفایی ارزش پیدا می‌کند که نسبت به سيدالشهداء عليه السلام باشد.

آن تصدیقی قيمت پیدا می‌کند، آن نصیحتی قيمت پیدا می‌کند که نسبت به امام باشد.

می‌گوییم: مُضاف از مُضافٌ اليه اخذ حیثیت می‌کند.

جنس این عَلم از آهن است. دیدید که یک نادان احمقی چند سال پیش به عَلم حضرت عباس عليه السلام گفت یک

آهن سرد! بله، آهن، سرد است، ولی وقتی که شد عَلم قمر بنی‌هاشم سلام الله عليه، گرمای عالم از همین آهن می‌شود.

حرارت عالم از همین عَلم است.

چرا؟ چون به درب خانه اباالفضل العباس منسوب شده است.

چوب، چوب است، ولی وقتی که منبر سيدالشهداء عليه السلام می‌شود، قيمت پیدا می‌کند.

هیزم است آنچه به درد تن منبر نخورد.

خاک باشد، برود درب خانه ابی‌عبدالله عليه السلام، می‌شود تربت، می‌شود اکسیر اعظم.

هرچه هست، اضافه به این مُضافٌ اليه است.

لذا حرفم این است:

✓ علف هرز هم اگر هستی / در زمینِ حسينِ زهرا باش!

هرچی بيايد درب خانه‌اش، بالا می‌رود.

یک چیزی تجربه زندگی دنیاست، بزرگترها می‌دانند که اگر توی اداره‌ای کارِت گره افتاد، خودت را با کارمندها معطل

نکن. صاف برو پیش رئیس. دست رئیس باز است.

✓ توی زندگی، خودمان را معطل کوچولوهای دور و برمان نکنیم!

رئیس عالم را بشناس! برو سراغ او.

هرکسی که رفت سراغش، او را با خودش آقا می‌کند.

پرسند ز ما که‌اید؟ گوییم / ما هیچ کسانِ پادشاهیم

هیچی‌ام، ولی هیچی توام یا صاحب الزمان!

صفرم، ولی وقتی که در خانه تو باشم، قیمت پیدا می‌کنم. ارزش پیدا می‌کنم.

حالا ببین وقتی که یک خاک بیاید درب خانه امام حسین علیه السلام، می‌شود اکسیر اعظم عالم، آن علمدار با وفای

اهل تصدیقش چی می‌شود!

شما تا صبح قیامت بنشین برای دنیا گریه کن، والله اگر کسی برایت تره خُرد کرد. ولی اگر جلویت گفتند حسین...

(آخی.. دیدی همین الان دلت شکست؟

ای ماهی دریا برایت گریه کرده / پیغمبر و زهرا برایت گریه کرده

رفقا، چند روز دیگر محرم تمام است.

دارد تمام می‌شود آقا، عزای تو / کم گریه کرده‌ایم حسین جان، برای تو

اندر بساط من همه هستند غیر تو / این هم بساط نوکر بی‌دست و پای تو)

فرمودند: «مَنْ ذُكِرْنَا عَنْدهُ» اگر پیش کسی بگویند حسین، «مثل جناح البعوضة» یک کمی کنار چشمش خیس شد،

«أَدَّى حَقَّنَا!» حق ما را ادا کرده است!

پشه را دیدی؟ بالش چقدر است؟ به همان اندازه چشمش خیس شود برای حسین..

(اسمش را صدا بزن: ای حسین!

الهی دم جان دادن فقط بگویی حسین.

چقدر نام تو زیباست اباعبدالله!

مادرت گفت بُنی! همه‌جا ریخت به هم..)

بروید حقوق امام را بخوانید.

خلقمان کردند به یمن‌شان. رزقمان می‌دهند به یمن‌شان. اگر چیزی می‌دانیم به یمن‌شان است.

• این حقوقی که امام گردنم دارد، چطور ادا می‌شود؟

فرمودند: همین که گوشه چشمش برای امام حسین خیس بشود، حق امام زمانت را ادا کردی!

حالا وقتی یک قطره خیسی کنار چشم گریه کن حسین سلام الله علیه، انقدر قیمت پیدا می کند، علمدار باوفای حسین چه قیمتی دارد توی عالم!

مرحوم دربندی ماجرای را نقل می کند:

یک زن بدکاره بود، توی خط عزاداری هم نبود، ولی همسایه اش روزه گیر بود. یک روز عاشورا گفت امروز را غلاف می کنم. به هر حال عاشوراست، امروز این گناه را انجام نمی دهم.

آمد دراز بکشد، میل قلیان کرد. دید توی خانه زغال ندارد. عاشورا هم هست، همه جا تعطیل است.

گفت این خانه بغلی روزه دارند، غذا درست می کنند...

(قبلاً که گاز نبود، با زغال درست می کردند.)

گفت بروم از زیر دیگشان دو تا حبه زغال بردارم، قلیانم را چاق کنم. آنها هم که دارند عزاداری می کنند، متوجه نمی شوند.

آمد دید همه داخل خانه دارند عزاداری می کنند، زغال زیر دیگ عزای حسین خاموش شده است.

ایستاد، فوت کرد که هم زیر دیگ حسین سلام الله علیه روشن بشود، هم زغال قلیانش جور بشود.

فوت های زیادی که کرد، خاکستر به چشمش نشست، چشمش خیس شد.

زغال هم گر گرفت، برداشت برد قلیانش را چاق کرد، کشید. گرفت خوابید.

خواب دید صحرای محشر شده است، زنجیر انداختند گردنش، او را ببرند. می کشند سمت جهنم. با خودش می گوید می دانم حقم است، یک عمر فاسد بودم و فسق کردم.

تا بردند لب پرتگاه جهنم، یک صدایی آمد: قفوا یا ملائكة العذاب! صبر کنید. فان لها عندي امانة. یک امانتی دارد نزد من.

_ کی هستی ای صاحب صدا؟

+ انا حسین بن علی بن ابی طالب. او زیر دیگ عزای من را فوت کرده، خاکستر به چشمش نشسته، می خواهم دستش را بگیرم.

زن بلند شد، گفت حسین آقا، یعنی یک خاکستر زیر دیگ روضه ات انقدر قیمت دارد؟ من غلط کنم جای دیگری بیلکم توی زندگیم!

هنوز روزه تمام نشده بود، سراسیمه آمد توی مجلس..

مردم توی سینه می‌زدند: مظلوم واحسینا! غریب وا حسینا!

کافر دلان دویدند/ تیغ از جفا کشیدند/ لب‌تشنه سر بریدند/ سلطان کربلا را

دسته عزا را نگه داشت، گفت صبر کنید. من یک عمر تا خرخره توی گناه بودم. نمی‌خواهم بگویم امام حسین،

می‌خواهم بگویم خاکستر زیر دیگِ گریه‌کن‌های حسین دستم را گرفت.

این می‌شود مضاف از مُضافُ الیه اخذ حیثیت می‌کند.

خاکستر است! ولی وقتی مال حسین سلام الله علیه شد، قیمت پیدا می‌کند.

اربعین برسان خودت را به کربلا. نگو بگذار خلوت بشود، بعداً می‌روم. اربعین مهم است. همه نوکرهایش دارند آنجا

نوکری می‌کنند، بگذار تو را هم بین این نوکرها ببیند.

نگو چون گرم است، نمی‌روم کربلا. بگو اتفاقاً چون گرم است، می‌روم کربلا.

بگو چی کشیدند زن و بچه‌هایت توی کربلا، ابی‌عبدالله.

به هر موکبی برسی، می‌گویند: هله بالزوار!

مردهایشان را شب از خانه بیرون می‌کنند که ناموست شب بی‌جا نباشد.

آی مردم! چند روز دیگر عیال شاه زمین و زمان خرابه‌نشین است.

بچسبان خودت را! ثبت‌نام کن توی دم و دستگاه ابی‌عبدالله علیه السلام.

بالا و پایین ندارد.

کفش جفت‌کنی برای او، سلیمانی عالم است.

به یک‌جا هم خودت را منحصر نکن. یک‌جا چای می‌دهند، تو هم برو چای بریز. جارو می‌کنند، تو هم جارو کن.

نگو روضه خواندن اسمی می‌خواهد، صدایی می‌خواهد، دم و دستگاهی می‌خواهد. توی خانه‌ات زن و بچه‌ات را جمع

کن، بگو: من می‌خوانم، شما سینه بزنید.

اگر کشتند، چرا آبت ندادند..

✓ منسوب کن خودت را به او!

مضاف از مُضافُ الیه اخذ حیثیت می‌کند.

یک خاکسترِ درب‌خانه‌اش انقدر قیمت پیدا می‌کند، آن علمدارش، آن وفادارش، آن کسی که وجودش تسلیم و تصدیق

نسبت به اوست، چه قیمتی پیدا می‌کند؟!

امام صادق علیه السلام دقیقاً بعد از چهار تا صفتی که نقل می‌کنند: التسليم، التصديق، الوفاء و النصيحة؛ می‌فرمایند: «لِخَلْفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ، وَالسَّبْطِ الْمُتَجَبِّ، وَالذَّلِيلِ الْعَالِمِ، وَالْوَصِيِّ الْمُبَلَّغِ، وَالْمَظْلُومِ الْمُهْتَظَمِ.» این چهار تا صفت خوب هست، اما قیمتش از اینجا به بعد است که:

برای چه کسی وفادار بودی! همه کس کی بودی!

امام خودش ستون عالم است.

آسمون چطور ایستاده است؟ عرش خدا چطور قوام پیدا کرده است؟ حیات من و شما به چی بند است؟ ستون عالم، امام است، اما ببین برای امامش چی بوده که تا خورد زمین، ابی‌عبدالله علیه السلام دست گرفتند به کمر، فرمودند: الان انكسرَ ظهري! کمرم شکست.

سپاه ابی‌عبدالله علیه السلام چند نفر بود؟

می‌گویند ۷۲ نفر. ۱۴۵ نفر هم روایت شده است، با کسانی که بعداً ملحق شدند، مثل جناب حُر، پسر حُر، برادر حُر و افراد دیگری مثل ابوالحُتوف، حارث و

نوبت ابوالفضل علیه السلام که شد، همه به میدان رفته و شهید شده بودند. سپاهی نمونه بود برای امام حسین علیه السلام. تا حالا شده فکر کنی اینکه ابی‌عبدالله فرمودند: عباسم، «إِذَا مَضَيْتَ تَفَرَّقَ عَسْكَرِي» تو بروی سپاهم از هم می‌پاشد، اصلاً مگر سپاهی مانده بود؟

یعنی عباسم، تو باشی، انگار همه هستند. تو نباشی، انگار هیچ‌کس نیست.

یک تنه برای سیدالشهداء علیه السلام همه بود، ابوالفضل.

دستت درد نکند ام البنین! چه کردی ام البنین! مادرم فدایت ام البنین.

«وَإِذَا مَضَيْتَ تَفَرَّقَ عَسْكَرِي.»

جمله بعدش آتش می‌زند: «و انبعث داری إلى الخراب.»

عباسم، تو بروی خانه‌ام خراب می‌شود. خانه‌خراب می‌شوم عباس.

آل الله شهادت‌ها را می‌دیدند، اما چی شد وقتی که حضرت عباس علیه السلام، رفتند میدان، ابی‌عبدالله فرمودند: هیچ‌کس از خیمه‌ها بیرون نیاید؟

تا قبلش مخدرات بیرون می‌آمدند، به پشت‌گرمی ابوالفضل علیه السلام!

— چون او دور خیمه‌هاست، راحت باشید.

اباالفضل که رفتند، فرمودند از خیمه بیرون نیایید. عباسم توی میدان است.
لذا همه توی خیمه بودند. تا ابی عبدالله علیه السلام از علقمه برگشتند، حضرت سکینه سلام الله علیها گفتند: اَیْنَ عَمِّ الْعَبَّاسِ؟ بابا، تنها آمدی؟

امام حسین علیه السلام عملی جواب دادند. فقط رفتند عمود خیمه‌اش را کشیدند..
نوشتند زینب کبری سلام الله علیها تو سرش زد.
هنوز زنجیر گردنش نیفتاده، ولی تا اباالفضل علیه السلام افتاد، گفت: وا ضِیْعَتاه! دیگر اسیر شدیم.

وقتی یک خاکِ درِ خانه امام حسین می‌شود اکسیر اعظم، وقتی خدا آن خاک را می‌کند شفای هر درد، به اباالفضل علیه السلام چه مقامی می‌دهد؟ که پناهِش بود. که ستون خیمه‌اش بود. که قوام حَرَمش بود.
تسلیم چه کسی بود!

معارف شیعه خیلی غنی است.
أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَالتَّصَدِيقِ وَالْوَفَاءِ وَالتَّصِيحَةِ.
ممکن است شما این صفات را داشته باشی. نسبت به رفیقانت، وفادار باشی. تسلیم حرفِ پدرت باشی. ولی در آخرت
برایش تره هم خُرد نمی‌کنند.

اما وقتی که تسلیم امام و وفادار به امام باشی، چی می‌شوی؟!
آن هم وفادار به کدام امام؟
اینجا امام صادق علیه السلام از همین بهانه استفاده می‌کنند، معرفت الامام را یادمان می‌دهند.
شهادت می‌دهم که تو وفا و نصیحت و تسلیم و تصدیق را داشتی، اما نفرمودند: لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام. برای امام حسین
اینها را داشتی. نه.

پنج تا صفت برای امام حسین علیه السلام بیان کردند.
نفرمودند: لِلْحُسَيْنِ؛ فرمودند: لِخَلْفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ..
✓ یعنی آن کسی که این پنج صفت را داشته باشد، اباالفضل علیه السلام برای او هم اباالفضل است!
یعنی اباالفضل فقط برای امام حسین علیهما السلام، اباالفضل نبود! برای امام حسن هم اباالفضل بود.
چرا؟

چون لِخَلْفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ، وَالسَّبْطِ الْمُتَنَجَّبِ، وَالِدَ الْبَيْتِ الْعَالِمِ، وَالْوَصِيِّ الْمُبْلَغِ، وَالْمَظْلُومِ الْمُهْتَظَمِ.

این صفات در امام حسن علیه السلام هم هست. لذا قمر بنی‌هاشم به همین صورت برای امام حسن هم ستون بود، پناه بود، عباس بود، ابوالفضل بود.

✓ و امروز برای حجت بن الحسن هم ابوالفضل است.

لذا اگر می‌خواهی برای امام زمانت کاری کنی، از طرف ابوالفضل علیه السلام کن. چون هیچ چیزی قمر بنی‌هاشم را خوشحال نمی‌کند، مانند این که تو برای امام زمانت قدمی برداری. و همان غیرتی که آن روز روی خیمه‌گاه سیدالشهداء علیه السلام داشتند، روی ابی‌عبدالله داشتند، همان غیرت را روی حجت بن الحسن دارند. (به همین علم ابوالفضل قسم!)

حضرت امام صادق، پنج تا صفت برای سیدالشهداء علیهما السلام می‌آورند که از اینجا می‌شود کلاس معرفت الامام.

منظومه چینش زیارت را نگاه می‌کنی؟

ما همیشه سریع می‌خوانیم، می‌بندیم. ولی اولش با سلام دادن‌ها می‌خواهند به ما بفهمانند که

ابوالفضل سلام الله علیه کیست؟

چرا این عظمت را دارند؟

چهار صفت (تسلیم و تصدیق و وفا و نصیحت) را نسبت به چه کسی داشتند؟

امام حسین سلام الله علیه چه کسی هستند؟

امام صادق علیه السلام پنج تا صفت در بین تمام صفات برای سیدالشهداء می‌فرمایند:

۱. لَخَلَفَ النَّبِيُّ الْمُرْسَلُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

(از اینجا بحث کمی فنی می‌شود.)

عرض کردم، فشارها در زمان طواغیت انقدر زیاد بود که اهل بیت علیهم السلام جُلّ معارف را در قالب همین زیارات و دعاها بیان می‌کردند.

امام سجاد علیه السلام چه معارفی را در قالب دعاها فرمودند.

• سقیفه چه کاری کرده است؟

این زیارت ظاهراً زیارت حضرت ابوالفضل سلام الله علیه است. باطناً هم همین است. اما در حقیقت، در کنار بیان فضائل قمر بنی هاشم، امام صادق علیه السلام دارند با همه دم و دستگاه سقیفه مبارزه می کنند. چطور؟

بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، کاری که عمر بن خطاب دومین مُتَخَلَّف علیه لعائن الله کرد، این بود که معنای امامت و خلافت را تغییر داد.

• معنای امامت چیست؟

امام رضا جانمان فرمودند: «إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي، خِلَافَةُ اللَّهِ وَخِلَافَةُ الرَّسُولِ وَمَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَمِيرَاثُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَام.»

اگر همه علما، ادبا، شعرا و بُلغا جمع شوند، یک صفت از صفات امام را نمی توانند توصیف کنند. سقیفه چی کار کرد؟ گفت خلافت و امامت یعنی المُلک و السلطان. یعنی حکومت. هرکس قدرت دستش آمد، هرکس در بین مسلمان ها حکمرانی کرد، می شود خلیفه مسلمین.

• چطور یک نفر خلیفه مسلمین می شود؟

۱. خلیفه قبلی او را انتخاب می کند.

روی چه حسابی این حرف را می زنند؟ می گویند وقتی ابوبکر داشت سقط می شد، عمر را انتخاب کرد.

۲. اهل حلّ و عقد او را انتخاب می کنند.

یعنی نخبه های یک جامعه جمع می شوند، بین خودشان مشورت می کنند و یک نفر را انتخاب می کنند. او می شود خلیفه. و هر چه گفت، باید بگویی بله قربان! اگر نگویی بله قربان، خدا در قیامت مواخذهات می کند و چوبت می زند.

۳. القهر و الغلبه

سومین راه انتخاب خلیفه و امام در نزد مکتب عامه (عمیاء) قهر و غلبه است. یعنی کسی که علیه حاکم و خلیفه فعلی که قدرت دستش است، قیام کند و او را بکشد یا کنار بزند و سر جای او بنشیند، می شود خلیفه. و باید از او تبعیت کرد!

انقدر معنای خلافت را پایین آوردند و طُرُق انعقاد امامت و خلافت را بچه بازی جلوه دادند.

حالا حضرت صادق علیه السلام در زیارت ابوالفضل العباس می‌فرمایند: شما وفادار بودی نسبت به امام حسین که خَلَفَ النَّبِيُّ الْمُرْسَلُ هستند.

نبی داریم و رسول.

۱۲۴ هزار تا نبی داریم.

۳۱۳ تا رسول.

• فرق نبی و رسول چیست؟

(در کتاب الحجه کافی بحث مفصلی است.)

نبی کسی است که وحی را تلقی و دریافت می‌کند.

رسول کسی است که تبلیغ می‌کند و صاحب شریعت است.

حالا پیغمبر اکرم نبی‌ای است که رسول هم هست.

خليفة الرجل: مَنْ قَامَ مَقَامَهُ وَ يَعْبُرُ عَنْهُ.

خلیفه باید بویی از مُستَخلف عَنْه برده باشد.

کسی که خلیفه دیگری است و جای او می‌نشیند، باید صفات او را هم داشته باشد.

بین امام صادق علیه‌السلام در این یک کلمه چه معارفی دارند یاد ما می‌دهند.

خَلَفَ النَّبِيُّ الْمُرْسَلُ!

ابوالفضل علیه‌السلام به این مطلب رسیده است که جایگاه خلافت، آن جایگاهی است که خدا می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ

فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره/۳۰)

یعنی چی؟

✓ نکات آیه:

۱. من خدا باید خلیفه را قرار بدهم. جَعَلَ مِنْ خِدَاسْت. کس دیگری نمی‌تواند انتخاب کند.

آدم‌ها نمی‌توانند انتخاب کنند. چون به هر حال گرفتار هوای نفسشان هستند. اما ملائکه‌ای که عِبَادٌ مُكْرَمُونَ هستند،

چطور؟

خدا به ملائکه هم اجازه نداد. گفت بروید کنار، من باید انتخاب کنم.

جعل خلیفه کار خداست. حتی ملائکه هم نمی‌توانند انتخاب کنند.

۲. جَاعِلٌ، نه أَجْعَلُ.

وقتی به جای فعل مضارع، اسم فاعل می آید، دلالت بر تداوم دارد.
یعنی سیره من خدا این است که همواره روی زمین خلیفه جعل می کنم.
یعنی زمانی نیست که زمین خالی از خلیفه ای باشد که خدا جعل نکرده باشد.

۳. الْخَلِيفَةُ قَبْلَ الْخَلِيقَةِ.

خدا هنوز آدم را روی زمین خلق نکرده، فرموده: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً.»
خب خدایا اول خلق کن، بعداً خلیفه بینشان انتخاب کن.
اما نمی شود مردم یک لحظه هم بدون خلیفه باشند.
چرا؟ چون یک لحظه بدون خلیفه باشی، در معرض هلاکت قرار گرفتی!
لذا هنوز خدا خلق نکرده، هنوز چیزی نیافریده، خلیفه را انتخاب کرده است.

۴. يُسْتَدَلُّ بِالْخَلِيفَةِ عَلَى الْمُسْتَخْلَفِ

یک مثال بزنم:

اگر من فردا شب نتوانستم اینجا بیایم، یک نفر را به جای خودم بفرستم، بگویم شما برای مردم برو منبر.
بعد او بیاید اینجا بنشیند برای شما مثنوی و ابن عربی و این چیزها بخواند، به من ایراد می گیرید یا نمی گیرید؟
می گوید این کی بود فرستادی؟! تو انتخابش کردی!
مگر می شود خدا خلیفه ای را انتخاب کند و اطاعتش را واجب کند و روز قیامت از تبعیت از او بپرسد، در حالی که او ظالم باشد؟
اگر ظالم باشد، پس خدا هم ظالم است.

۵. امتحان سخت

خدا گفت: آی ملائکه، «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، سپس حضرت آدم را خلق کرد، ولی در او روح ندید. چهل سال انداخت یک جایی که در مسیر عبور و مرور ملائکه بود.
(حالا چهل سال شاید سال دنیایی منظور نباشد).
این روایت شیعی است و در حیات القلوب علامه مجلسی آمده است.

خدا ابتدا جسم و ظاهر حضرت آدم را خلق کرد، اما در او روح ندید. گذاشت یک جایی که ملائکه هر روز می آمدند و می رفتند و او را می دیدند. بعد از چهل سال، «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي.» (ص/۷۲)

در آدم روح دمید و فرمود: به او سجده کنید.

چرا؟

یک موقع یک کسی را خیلی تحویل می گیرند: حاج آقا بالا بفرمایید، تقبل الله، یکی در را باز کند، پنج نفر دورش را بگیرند و... . عقل مردم توی چشمشان است دیگر. وقتی ببینند یک نفر را خیلی بالا می برند، یک نفر خیلی محترم است و به او احترام می گذارند، توی ذهنشان می آید که ما هم باید به او احترام بگذاریم.

ولی وقتی چهل سال رفتند و آمدند، دیدند یک چیزی همین جا افتاده، حالا در او روح دمیده شده، می گویند بیا بید در برابرش سجده کنید؛ خیلی سخت است.

خدا چه امتحانی گرفت!

می دانی امتحان سخت کجاست؟

اگر خدا حضرت آدم را با یک لباس کدایی خلق می کرد، یک تاج هم بر سر، پنج هزار تا ملک هم چپ و راست او، با یک ابهت خاص، یک چهره خاص، بعد می گفت ملائکه، حالا به او سجده کنید؛ عظمت حضرت آدم همه را می گرفت، همه زود سجده می کردند.

اما یک موقع خدا گفته: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» او را خلق کرده، چهل سال افتاده اینجا، ظاهر حضرت آدم برایشان عادی شده است.

در روایت دارد که جسم حضرت آدم در محل عبور و مرور ملائکه بود. یعنی ملائکه ای که از بالا می آمدند پایین، از کنار آدم رد می شدند. پایینی ها که می رفتند بالا، از کنار آدم رد می شدند. بعد از چهل سال گفت حالا سجده کنید.

عزیزم، این ها را گفتم که بگویم:

روز عاشورا کسی حرمت آقايمان را نگه نمی داشت..

یک کلام بگویم: سی هزار نفر حرف بد به ابی عبدالله می زدند..

توی این شرایط قمر بنی هاشم کنارش ایستاد، گفت: انتَ خَلَفُ النَّبِيِّ الْمُرْسَل!

یعنی وقتی که حجت خدا غریب بود، مهم است تو همراهش باشی!

وگرنه حکومت که آمد دست امیرالمومنین علیه السلام، شمر هم توی سپاه مولا آمد!

چون می دید قدرت دستشان است. پرستیژ بالا است. با اینکه مولا اهل این چیزها نبودند، ولی دید ظاهراً قدرت دستشان است.

شمر به مولا که اعتقاد نداشت. روی همین حساب دنیا، در صفین آمد توی لشکر مولا.

اما این همراهی ارزش دارد؟

اینکه امامت در اوج غربت و تنهایی باشد، کسی او را نخواهد، و تو یک تنه کنارش بایستی، خیلی قیمت دارد!

اینکه امروز کسی او را نخواهد و کسی صدایش نزند، ولی تو دنبال او باشی، خیلی قیمت دارد.

ابا الفضل علیه السلام وفادار روزِ بی کسی سیدالشهداء علیه السلام بود.

ابا الفضل تسلیم و مصدق روز تنهایی ابی عبدالله بود.

لذا قیمت پیدا می کند.

امام صادق علیه السلام پنج تا صفت برای امام حسین می آورند. آخری این است که می فرمایند: وَالْمَظْلُومِ الْمُهْتَزَمِ.

مظلوم را که همه می دانیم چیست.

قربانت بروم ابی عبدالله. بِأَبِي الْمُسْتَضْعَفِ الْغَرِيبِ.

«الْمُهْتَزَمِ» یعنی کسی که تحت فشار است. حالا فشار ده تا اسب... یا زخم زبان... یا اینکه اِزْدَلَفَ عَلَيْهِ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ...

لِخَلَفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ!

خلف از خلیفه می آید. خلیفه یعنی چه کسی؟

(خدایا، تو می دانی روی این منبر، هیچ موقع نخواستم نه از خودم و نه از هیچ کس دیگری دفاع کنم. و ان شاء الله رزقم باشه تا زنده ام فقط از امام دم بزنم. اینکه دارم عرض می کنم، می خواهم مطلب قشنگ جا بیفتد، وگرنه هرکسی هرچی دلش می خواهد بگوید.)

همه حرف این است:

✓ وقتی که امام شده خلیفه الله، پس وقتی شما ضعیفی را در امام و خلیفه خدا قائل باشی، یعنی این ضعف را در

خدا قائل هستی.

ما نگفتیم امام شهید نشدند. ما شهادت امام را منکر نشدیم. اگر اینطور باشد، پس چه کسی هر شب دارد اینجا روضه می‌خواند؟ مگر می‌شود کسی روضه‌خوان باشد، به او بگویند تو شهادت اهل بیت علیهم السلام را قبول نداری؟! عرض حقیر این است:

اگر امام حسین علیه‌السلام تشنه بودند، تشنگی امام از بیچارگی نیست. تشنگی امام از ناتوانی نیست. قصیده‌ای از ابن عرندس حلّی است که فرمودند در جایی بخوانند امام زمان علیه‌السلام آنجا حاضر می‌شوند. یابن الحسن، یک بیت این قصیده را می‌خوانم، هم اسم ابوالفضل است، هم این قصیده:

أُيَقْتَلُ ظَمَانًا حَسِينٌ بِكَرْبَلَاءَ / وَ فِي كُلِّ غُضُوٍّ مِنْ أُنَامِلِهِ بَحْرٌ؟

یعنی تو را تشنه کشتند، اما هر انگشتت سرچشمه یک دریا بود، یا اباعبدالله! اگر تشنه‌ای، چون مُنقاد خدایی! وگرنه یک اشاره می‌کردی، عالم را آب می‌گرفت، یا حسین. من می‌گویم اگر شمشیرش زدند، اگر کشتند، که بله کشتند، نه اینکه آقایم ضعیف و ناتوان بود. لذا وقتی جنیان و ملائکه آمدند گفتند حسین آقا، بیایم کمک؟ حضرت فرمودند: نحن أَقْدَرُ مِنْكُمْ. جان اینها توی دست من است.

یک اشاره کردند، نفرات اول لشکر عمر سعد افتادند زمین، به دست و پا زدن. فرمودند دیدی؟ ما مطیع خدا هستیم.

— خدایا سر بدهم؟ سر می‌دهم.. سه ساله‌ام روی خار بدود؟ می‌دود...

تو بیشتر رقیه‌اش را دوست داری یا ابی‌عبدالله؟ یا ابوالفضل؟ ما اصلاً دیده نمی‌شویم توی این دستگاه.

تو را به ابوالفضل قسم، حاضری امروز ناموست را بدهی که یک خار کمتر توی پای سه ساله ابی‌عبدالله برود؟ به عصمت حضرت زهرا سلام الله علیها قسم، حاضرم وجودم را بدهم، یک خار کمتر توی پای سه ساله‌تان برود. ولی عظمت حسین سلام الله علیه این است:

خدایا تو دوست داری؟ شاء الله آن يَرَاهُنَّ سَبَايَا؟ باشد سبایا...

(الان زنجیر گردنش است، دارد توی بیابان‌ها می‌دود.)

این خلیفه است!

بله که امام را مسموم کردند. چه کسی گفت نکردند؟

ولی نه اینکه امام، مغلوب سم باشد و سم، غالب بر پیکر امام باشد.

امام مریض می‌شوند، ولی نه مریض‌شدنی مانند من، که وقتی من مریض می‌شوم بیماری بر من غلبه پیدا می‌کند. چون من ضعیفم. اما امام اینطور نیست.

✓ امام، مُسیطر و مسلّط بر تمام عالم است!

— خدایا، این زهر اثر بکند؟ من به آن اجازه می‌دهم که اثر کند.

او به دریا اذن طوفان می‌دهد / او به سیل و برف، فرمان می‌دهد

این غلوّ است؟

والله که این عین دین است!

امامی را تصور کردی که ناتوان است، بعد چطور به او می‌گویی خلیفه الله؟!

آن خلیفه‌ای که توی ذهنت ساختی، فقط به عمر می‌شود گفت.

مولای جن و انس، امام زمان ماست / باران به یمن اوست اگر بر زمین رسید

اباالفضل! شما وفادار بودی لِخَلَفِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ وَالسَّبْطِ الْمُتَّجِبِ.

کسی که شما به او وفادار بودی، نوه پیغمبر بود!

پیغمبر اکرم فرمودند: «الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وَلَدِهِ.»

اگر می‌خواهی به کسی احترام بگذاری، به بچه‌اش احترام بگذار، انگار به خودش احترام گذاشتی.

توی اذان‌هایشان شهادت به نبوت پیغمبر می‌دادند، چه بر سر بچه‌هایش آوردند؟

حضرت اباالفضل سلام‌الله‌علیه وفادار به امام بود.

چرا؟

چون امام را خلیفه الله می‌دانست و نوه پیغمبر.

وَالسَّبْطِ الْمُتَّجِبِ

هم نوه پیغمبر است و هم مُتَّجِب. آن کسی که انتخاب شده‌ی خداست.

«وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ.» (قصص/۶۸)

«اللَّهُ يُجْتَبَى إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ.» (شوری/۱۳)

«تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» (قدر/۴)

روح چیست؟

فرق ملائکه و روح چیست؟

✓ به اعظم ملائکه می‌گویند روح.

حالا چرا خدا او را جدا کرده است؟

امام عسکری علیه السلام در تفسیرشان جواب دادند. می‌فرمایند:

«روح القدس فی جنان الصّاقوره ذاق من حدائقنا الباکوره.»

روح القدس در باغ ما اهل بیت رفت، از میوه‌ی نورس باغ ولایت ما یک ذره چشید، شد روح القدس.

حالا درباره ابا الفضل فرمودند: «زَقَّ العلم زَقًّا!»

کسی که مبنا ندارد، سواد ندارد، باید برود سر کلاس بنشیند، سواد پیدا کند. ولی فکر کن یک موقع مثلاً یک عالمی که واقعا عالم است، برود پای درس بنشیند.

قمر بنی هاشمی که «قد زَقَّ العلم زَقًّا»، جلوی امام حسین دست به سینه، سر پایین، بودند.

قمر بنی هاشم با این عظمت، وقتی می‌بیند زینب کبری سلام الله علیها می‌خواهد از مرکب پیاده بشود، زانو را رکاب می‌کند.

نوشتند وقتی زینب کبری سلام الله علیها به دنیا آمدند..

وقت تسمیه پیمبر ناله زد/ آتشی بر خرمن و کاشانه زد

پیغمبر فرمودند: حرمت زینب کبری مانند خدیجه کبری سلام الله علیها است.

فرمودند: اوصی الشّاهد من امتی و الغائب منهم..

من دو جا دیدم که پیغمبر فرموده باشند شاهد و غائب اتم را توصیه می‌کنم..

یکی: در غدیر است که همه دین، غدیر است.

دومی: هنگام تولد زینب کبری سلام الله علیهاست.

سه روز بعد از ولادت ایشان که پیغمبر آمدند و قنداقه را گرفتند، فرمودند: شاهد امت و غائب اتم را توصیه می‌کنم

که احترام زینب کبری را داشته باشند. چون احترام او احترام به خدیجه کبری است.

امام صادق برای امام حسین علیهما السلام در زیارت نامه حضرت عباس پنج تا صفت می آورند. اسم ارباب را نیاوردند. فرمودند تو این صفات را داشتی لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام.

برای امام حسین بودند، ولی صفاتی را فرمودند که بر تمام ائمه علیهم السلام صدق می کند. لذا حضرت ابوالفضل همان طور که برای امام حسین علیه السلام بود، همان طور هم برای امام حسن بود. همان طور که پناه رقیه شان بود، همان طور هم پناه شریفه خاتون سلام الله علیها بود. همان طور که معلم علی اکبر بود، همان طور هم معلم قاسم بود.

امشب می خواهیم غریب نوازی کنیم.

یا ابوالفضل، می خواهیم امشب پای سفره برادر کریمتان بنشینیم. آی مردم..

بیچاره دستی که گدای مجتبی نیست / یا آن سری که خاک پای مجتبی نیست
بر گریه ی زهرا قسم، مدیون زهراست / چشمی که گریان عزای مجتبی نیست
طوری تمام هستی اش وقف حسین شد / انگار قاسم هم برای مجتبی نیست
می خواهیم یک بیت روضه نمکی قاسم بن الحسن علیهما السلام بخوانم، بعد بروم آن روضه ای که کار داریم امشب.
یک سفره ی احسان او کرب و بلا بود...

سفره را پهن می کنند دیگر. امام حسن یک سفره پهن کرد توی کربلا که پایش روی زمین کشیده می شد.
یک سفره ی احسان او کرب و بلا بود / احسنت گو بر لطف و احسانش، خدا بود

لحظه شهادت گفت: داداش حسین، چرا اینطور بی تابی می کنی؟
_ آخر منم غارت زده که دارم تو را از دست می دهم.

فرمود: داداش حسین، نگو اینطور. الان من زن و بچه ام را به تو می سپارم. تو امام شان هستی. ابوالفضل پناه شان است.
تو می خوای زن و بچه ات را به کی بسپاری؟

(ببین عزیزم، آدم سعی می کند از این سفر به آن سفر کاری که می خواهد برود، زن و بچه با خودش نبرد.)
امام حسین از مدینه که راه افتادند، هر جا که رقیه شان را بردند، شریفه را هم بردند.

هرجا که علی اکبر را بردند، قاسم را هم بردند.

ابی عبدالله وقت دفن امام مجتبی گفتند: برادرم حسنم...

(دنیاپی می خواهم حرف بزنم که ما بفهمیم. ماورائی که دو امام و حجت الله هستند. اما دنیاپی اش را بخوایم بگویم، دو تا داداش که با هم فاصله سنی کمی دارند، خیلی به هم نزدیک هستند.

لذا می بینی مرحوم علامه مجلسی برای هر امامی در کتاب شریف بحارالانوار یک بابی دارد: باب آقا موسی بن جعفر، باب آقا امام جواد و... ولی وقتی که جلد ۴۴ را نگاه می کنی، نوشته: باب الحسن و الحسین.

چرا؟ چون همه اش این دو تا برادر با هم بودند. توی مباحثه کنار هم بودند. توی غدیر کنار هم بودند. حدیث کساء کنار هم بودند. خانه آتش گرفت، کنار هم بودند...

شاید فقط یک جا پیدا کنی که امام حسن بود، اما امام حسین نبود.

در آن گذر تنگ، ندانم که چه ها شد / ثانی سگ هاری ست، ز قلاده رها شد)

ابی عبدالله وقت دفن امام حسن گفتند: داداش حسن، دیگر دنیا بعد از تو برای من لذتی ندارد. تنها چیزی که می تواند برادرت حسین را تسلی بدهد، و برای من توی دنیا ارزش دارد، چیزی است که بوی تو را بدهد، حسن جانم.

لذا قاسم را که نگاه می کردند، جان می گرفتند.

عبدالله را که نگاه می کردند، جان می گرفتند.

دختران امام مجتبی را که نگاه می کردند، جان می گرفتند.

شانزده نفر از عائله امام حسن را با خودشون بردند کربلا.

یک موقع مال خودت است، می آید می گوید بروم؟

فَنظَرَ الْحُسَيْنَ إِلَيْهِ نَظْرَ آيِسَا. یک نگاه ناامیدانه به علی اکبرش کرد، فرمود برو بابا.

ولی یک موقع امانت برادرت است. نوشتند: دست انداخت گردنش، فَبَكِيَا حَتَّى غَشِيَا.

ابی عبدالله وقتی قاسم می خواست برود میدان، غش کردند.

سخت بود.

مصیبت فرزندان امام حسن علیه السلام خیلی سخت گذشت.

(الهی هیچ موقع برادر از دست ندهی، که بخوای بیچه یتیم های برادرت را کفالت کنی. نگاه می کنی، جگرت می سوزد.)

امام حسین علیه السلام قاسمشان را بغل کردند، از حال رفتند.

دو یا سه جا من دیدم زینب کبری، جبل الصبر سلام الله علیها، که
از صبرش ملائک در عجب / آن که خوانندش عقیده در عرب
فرمودند: کاش زیر خاک بودم و این صحنه را نمی دیدم.
یکی، چند روز دیگر است. وای از شام!

نوشتند یک خانه بود، مال پنج نفر زن بدکاره. یک پیرزن یهودی رفت بالا، از بالای بام با سنگ زد به سر ابی عبدالله.
تا سر افتاد، زینب کبری گفتند کاش مرده بودم! کی به کی سنگ زد؟ فاحشه یهودی به سبط پیغمبر سنگ زد!
خیلی داغ، سنگین است.

جای دیگری که گفتند کاش زیر خاک بودم، می دانی کجا بود؟
وقتی بود که عبدالله دست را از دست عمه رها کرد.
چه داغ سنگینی!

جناب احمد فرزند امام حسن علیه السلام شهید شدند.
حسن مثنی زخمی شد، از حال رفت، برگشت. بعد از کربلا زنده ماند.
عبدالله اکبر، اولین کسی بود که از فرزندان امام حسن به شهادت رسید.
یعنی همه چیزش را برای داداش حسینش داد.
حرم هم داد به حسینش.
(آخ بروی بقیع...)

خدایا می دانی به این علم اباالفضل قسم، هنوز عقده اش توی گلویم است.)
یا امام حسن، آقا شنیدیم شما پیاده مکه می رفتید، ولی با خودتان مرکب می بردید، می گفتید برای در راه مانده ها.
خیلی از این مردم، محرم، بارشان را توی گریه بر ابی عبدالله بستند، اما من جا ماندم امام حسن.
سختم است آقا، اما امشب می خواهم روضه دختران امام حسن علیه السلام را بخوانم. بمیریم برایشان.

دیدند حضرت ام کلثوم نگران آمد گفت: خواهرم زینب، آتش خیمه را خاموش کردم. آن ۹ تا دختری هم که زیر
دست و پای اسب جان دادند، دفن کردم. گشتم رباب را هم پیدا کردم. ولی خواهرم زینب، هرچی می کردم دوتا
دختران داداش حسنم نیستند. امانت بودند. بیا با هم برویم بگردیم، پیدا کنیم.
گشتند، دیدند این دوتا خواهر...

(خدا می‌داند آدم به غرورش برمی‌خورد امام حسن جان. من سخت‌م است دارم این حرف‌ها را می‌زنم امام حسن، که بگویم...)

دختران مطهره عقیقه شما.. کف یک بیابان.. زیر یک بوته خار.. دست گردن هم انداخته بودند.

زینب کبری سلام‌الله‌علیها فرمودند: یواش بلندشان کنیم.

حالا حالاها انقدر داد سرشان بزنند...

تا خواستند بلند کنند، بند دل زینب کبری پاره شد. دیدند بدن‌ها سرد است، هر دو از تشنگی جان دادند.

این دفعه رفتی کربلا، یادت نرود.

اسم این دوتا دختر چیست؟ نمی‌دانیم.

تا حالا توی حوائج به این دوتا دختر توسل کردی؟ نکردی.

می‌دانی کجای کربلا دفن شدند؟ نمی‌دانیم.

ولی الان بگو:

آی دوتا دختر امام حسن، که نمی‌دانم کجای کربلا یید، اسمتان را هم نمی‌دانم چیست، شما یتیمی چشیدید، به یتیمی

ما رحم کنید. شما ضمانت کنید خدا امام ما، بابای ما را برساند.

آخ، یک دختر دیگر هم هست...

(امشب گفتم دشمن نمی‌گذاشت که به دست آینده‌ها برسد، نه مظلومیت این خانواده، نه فضائل این خانواده.)

چی‌ها سرشان آمد؟ نمی‌دانیم.

ما فقط می‌دانیم یک دختر توی بیابان‌ها افتاد روی زمین، زجر رفت دنبالش.

یک محسن بن الحسین در شکم مادرش در حلب سقط شد.

یک سر یک شب پیش یک راهب مسیحی مهمان شد.

اولش هم این سر توی خانه خولی، توی تنور بود.

اگر سه، چهار، پنج مورد را بدانیم. اما لحظه به لحظه چی گذشته، دشمن نگذاشت به ما برسد.

ولی از آنجایی که اگر خدا بخواهد یک کسی بماند، می‌گذارد بماند...

یه عده هم ادا درمی‌آورند. گولشان را نخور. ادای علم، ادای سواد، ولی نه محقق بود، نه دانشمند، چهارپایی بر او

کتابی چند.

می‌خواهد اشک چشم تو را توی روضه خشک کند.

فقهای ما در چند مسئله فقهی فتوا می‌دهند، می‌گویند شهرت کفایت می‌کند: مسجد، وقف، وصیت، نسب و

فلانی سید هست و همه شهر او را به سیادت می‌شناسند.

— شجره‌نامه داری؟ ندارم.

— همه خودت و پدر و جدّت را به سیادت می‌شناسند؟ بله.

فقها گفته‌اند سهم سادات را به او بده. شهرت کفایت می‌کند.

فلان مسجد وقف نامه‌اش کجاست؟ نمی‌دانیم.

اصلاً چه کسی وقف کرده؟ نمی‌دانیم.

همه شهر اینجا را به مسجد می‌شناسند؟ بله.

شهرت کافی است. جُنُب و حائض حرام است وارد شوند.

شهرت یک جایی مفید است.

دشمن می‌خواست ما نفهمیم توی مسیر چه اتفاقی افتاده است!

دشمن می‌خواست ما نفهمیم یکی دیگر از دختران امام حسن زیر مشّت و لگد شمر چه بر سرش آمده است.

ولی خدا گفت من درستش می‌کنم.

— کتاب؟

مگر من خدا محتاج کتابم؟ من یک کاری می‌کنم از دو کیلومتری حرّمش هرکس بیاید، روی در و دیوار سند ببیند:

شکراً للعلویة الشّریفه، بشفاءِ ابْنی، بشفاءِ بنتی. شکراً للشّریفه.

هرچی دردمند می‌آید در این حرّم، دردش را دوا می‌کنم.

من امسال از دهه اول محرم، هرجا رفتم، روضه‌ی این دختر را خواندم، تا همین امشب، انقدر مردم آمدند گفتند گره

کورهای زندگی‌مان را باز کرد این دختر، که خدا می‌داند.

سندش را آدرس دادم.

الان به او بگو گره کورت را که هیچ‌کس نمی‌تواند باز کند.

بگو کر بلایم را بنویس، بیایم حلّه، منم یک‌جا توی حرّم می‌نویسم دختر امام حسن، گره من را باز کرد.

یک دفعه دیدی امام زمان علیه السلام که آمدند، فرمودند گریه آن شبتان، توسلتان به دختر غریب عمو حسنم، گره ظهور من را باز کرد.

روضه اش را بخوانم؟ نمی دانم چه بر سرش آمده مردم!

هیچ جا به ما نگفتند چه بر سرش آمده، ولی امام زمان توی ناحیه می فرمایند آن چیزهایی که سر همه مخدرات آمده، سر او هم آمده...

چی می فرمایند امام زمان؟

فَلَمَّا رَأَيْنَ النِّسَاءَ جَوَادِكَ مَخْزِيًّا، وَنَظَرْنَ سَرَجَكَ عَلَيْهِ مَلُوءًا..

همه زن ها آمدند بیرون، همه دخترها آمدند، پس شریفه هم آمده.

«رَزَنَ مِنَ الْخُدُورِ، نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ لَاطِمَاتِ الْوُجُوهِ سَافِرَاتِ وَالْعَوِيلِ دَاعِيَاتِ، وَبَعْدَ الْعِزِّ مُذَلَّلَاتِ، وَ إِلَى مَضْرَعِكَ مُبَادِرَاتِ..»

امام زمان می گویند همه مخدرات تا بالای گودال آمدند، یعنی شریفه هم دیده از بالای بلندی که شمر چطور عبدالله را از سینه عمو جدا کرد.

کوفه چه بر سرتان آمد؟ نمی دانم.

ولی این را می دانم دیگر تا شام دوام نیاوردید. هنوز به حله نرسیده بودند، دیدند دختر امام مجتبی...

آی گرفتارها، آی دردمندها، آن گره های کورت را بیاور که بروی یک عمر یزش را بدهی، بگویی گره کورم را باز کرد.

گل زهرا نشان، بی بی شریفه / شهید کاروان، بی بی شریفه

روضه را که نباید باز کرد. اهل روضه می فهمند با همین یک جمله: گل زهرا نشان.. شهید کاروان..

آخر مادرش را هم هنوز کسی نفهمیده چی شد. زخم سینه بود؟ لگد بود؟ بازو بود؟ نوه ها را هم کسی نفهمید.

تو می دانی رقیه را کدام ضربه از پا درآورد؟

روضه بخوان، بابایش امام حسن بنویسند:

گل زهرا نشان، بی بی شریفه / شهید کاروان، بی بی شریفه

شدی زیر هجوم تازیانه / چنان رنگین کمان، بی بی شریفه
زمین خوردی و گریان شد برایت / حسن از آسمان، بی بی شریفه
آقا، زمین خوردن ناموس خیلی سخت است!

یا حسن!
از جگرت اسم قشنگش را صدا بزن.
در آداب دعا دارد: انقدر بگو یا الله که نفس قطع بشود. درب خانه کریم اینطور گدایی کن:
یا حسن!

حالا وقت دعا بر فرج است:

اللهم عجل لولیك الفرج